

## مقاله ۶۸

### پگاه تمدن

این آغاز روایت تقلای طولانی طولانی رو به جلوی نوع بشر است، از وضعیتی که اندکی بهتر از وجود حیوانی بود، با عبور از اعصار پی در پی، و تا ایام بعدی، هنگامی که یک تمدن واقعی، گرچه ناکامل، در بین نژادهای بالاتر نوع بشر به وجود آمده بود.

تمدن یک اکتساب نژادی است. آن به طور بیولوژیک ذاتی نیست. از این رو تمامی فرزندان باید در یک محیط فرهنگی پرورش یابند، ضمن این که هر نسل جانشین جوان باید آموزش خود را از نودریافت کند. کیفیتهای برتر تمدن - علمی، فلسفی و مذهبی - از طریق میراث مستقیم، از یک نسل به نسل دیگر انتقال نمی یابند. این دستاوردهای فرهنگی تنها از طریق حراست روشن بینانه از میراث اجتماعی حفظ می گردند. تکامل اجتماعی از نوع همیارانه توسط آموزگاران دلمیشیا آغاز گردید، و برای سیصد هزار سال ایده فعالیت‌های گروهی در نوع بشر پروراند شد. انسان آبی بیش از همه، انسان سرخ تا اندازه‌ای و انسان سیاه کمتر از همه، از این تعالیم اولیه اجتماعی سود جست. در ایام جدیدتر، نژاد زرد و نژاد سفید، پیشرفته‌ترین توسعه اجتماعی را در یورنیشیا عرضه نموده‌اند.

### ۱- معاشرت محافظت گرایانه

هنگامی که انسانها نزدیک به هم آورده می شوند، اغلب یاد می گیرند که یکدیگر را دوست بدارند، اما طبیعتاً انسان بدوی سرشار از احساس روح برادری و میل به تماس اجتماعی با هم‌نوعانش نبود. نژادهای اولیه بر عکس از طریق تجربه اندوهناک یاد گرفتند که «در وحدت قدرت وجود دارد». و این فقدان گرایش طبیعی برادرانه است که مانع تحقق فوری برادری انسان در یورنیشیا است.

معاشرت در همان اوان بهای بقا گشت. انسان یکه و تنها در مانده بود، مگر این که دارای نشانی قبیله‌ای بود. این نشان گسواه این بود که وی به گروهی تعلق داشت که قطعاً هر نوع تعرض به وی را تقاص می کرد. حتی در ایام قائلن، رفتن به خارج به تنهایی بدون نشانی از تعلق گروهی، کاری مهلک بود. تمدن به بیمه انسان بر ضد مرگ خشونت آمیز تبدیل شده است، در حالی که حق بیمه از طریق تسلیم به مطالبات متعدد قانونی جامعه پرداخت می شود.

بدین ترتیب جامعه بدوی روی بده و بستان ضرورت و روی امنیت افزایش یافته ناشی از مشارکت بنا نهاده شد. و جامعه بشری در نتیجه این ترس از انزوا و به وسیله همکاری ناخواسته در ادوار طولانی تکامل یافته است. موجودات بدوی بشری در همان اوان یاد گرفتند که گروهها نسبت به مجموع صرف واحدهای منفرد آنها، به قدر بسیار زیادی بزرگتر و قویتر می باشند. یکصد نفر که متحد باشند و به طور هماهنگ کار کنند، می توانند سنگی بزرگ را حرکت دهند. یک گروه به خوبی آموزش یافته پاسدار صلح می تواند یک جمعیت خشمگین را

مهار نماید. و بدین ترتیب جامعه، نه فقط به وسیله ارتباط محض نفرات، بلکه در نتیجه سازماندهی همکاران هوشمند، متولد شد. اما همکاری یک خصیصه طبیعی انسان نیست. او همکاری را ابتدا از طریق ترس می آموزد و بعدها نیز کشف می کند که بسیار سودمند است برای مقابله با مشکلات زمان و مراقبت از خود در برابر مخاطرات فرضی ابدیت دست به همکاری زند.

مردمانی که در همان اوایل بدین گونه خود را به صورت یک جامعه بدوی سازماندهی نمودند، در تهاجمات خود بر علیه طبیعت و نیز دفاع از خود در برابر هموعان خویش، موفقیت بیشتری کسب کردند. آنها از احتمالات بقای بیشتری برخوردار بودند. در نتیجه تمدن به رغم پس رویهای بسیار آن، به طور بی وقفه در یورنیشیا پیشرفت کرده است. و تنها به دلیل افزایش ارزش بقادر معاشرت است که اشتباهات بسیار انسان تاکنون نتوانسته است موجب توقف یا نابودی تمدن بشری گردد.

این که جامعه معاصر فرهنگی یک پدیده نسبتاً جدید است، به خوبی از طریق بقای امروزی چنین شرایط بدوی اجتماعی نمایان است. همان طور که در بومیهای استرالیا و ساکنین بته زارها و نژادهای کوتاه قامت آفریقا مشخص است. در بین این مردمان عقب افتاده می توان چیزی از خصومت اولیه گروهی، سوءظن شخصی و سایر خصلت‌های بسیار ضد اجتماعی را که ویژگی کلیه نژادهای بدوی بودند مشاهده نمود. این بقایای نگون بخت مردمان غیر اجتماعی ایام باستان حاوی گواه گویای این واقعیتند که تمایل طبیعی فرد گرایانه انسان نمی تواند به طور موفقیت آمیز با سازمانها و انجمنهای نیرومند و قوی متعلق به پیشرفت اجتماعی رقابت کنند. این نژادهای عقب افتاده و شکاک ضد اجتماعی که در هر چهل یا پنجاه مایل با یک لهجه متفاوت صحبت می کنند روشنگر این هستند که اگر به خاطر مجموعه تعالیم پرسنل جسمانی پرنس سیاره‌ای و تلاشهای بعدی گروه نوع آدم از ارتقا دهندگان نژادی نبود، اکنون شما در چه دنیایی ممکن بود زندگی کنید.

عبارت امروزی «بازگشت به طبیعت» یک توهم نادانی است، یک اعتقاد به واقعیت «عصر طلایی» موهوم پیشین. تنها پایه افسانه عصر طلایی، واقعیت تاریخی دلمیشیا و عدن است. اما این جوامع بهبود یافته از تحقق رویاهای اوتوپییایی دور بودند.

## ۲- عوامل پیشرفت اجتماعی

جامعه متمدن نتیجه تلاشهای اولیه انسان در غلبه یافتن بر بیزاری وی از *انزوا* است. اما این لزوماً نشانگر علاقه متقابل نیست، و حالت متلاطم کنونی برخی گروههای بدوی به خوبی روشن می سازد که قبایل اولیه چه مسیری را طی نمودند. اما گر چه افراد یک تمدن ممکن است با هم تضاد داشته باشند و بر علیه یکدیگر دست به پیکار زنند، و گر چه خود تمدن ممکن است یک مجموعه ناسازگار از ستیزه و پیکار به نظر رسد، نشانگر تکاپوی جدی است، نه یکنواختی جانکاه ایستایی.

در حالی که سطح هوشمندی به طور قابل ملاحظه‌ای به میزان پیشرفت فرهنگی کمک نموده است، جامعه اساساً طوری طراحی شده است که عنصر ریسک را در شیوه زندگی فرد کاهش دهد، و درست به همان اندازه که در کاهش عنصر درد و افزایش عنصر لذت در زندگی موفق بوده است، پیشرفت نموده است. بدین ترتیب کل گروه اجتماعی به آرامی به سوی هدف سرنوشت - نابودی یا بقا - پیش می رود، بسته به این که آن هدف حفظ خود یا رضای خاطر باشد. حفظ خود موجب ایجاد جامعه می شود، در حالی که رضای بیش از حد خاطر تمدن را نابود می سازد.

جامعه در تداوم خود، حفظ خود و رضای خاطر دینفع می باشد، اما خود شکوفایی انسان سزاوار این است که

هدف فوری بسیاری از گروه‌های فرهنگی گردد.

غریزه اجتماع کردن در انسان طبیعی به سختی برای توجیه پیدایش چنین سازمان اجتماعی آن طور که اکنون در یورنیشیا موجود است کافی است. اگر چه این گرایش ذاتی اجتماعی در بین جامعه بشری نهفته است، بخش عمده اجتماعی بودن انسان یک اکتساب است. دو تأثیر بزرگ که به معاشرت اولیه موجودات بشری کمک نمود، میل وافر به خوراک و عشق به رابطه جنسی بود. انسان با دنیای حیوانی در این تمایلات شدید غریزی سهیم است. دو احساس دیگر که موجودات بشری را به سوی یکدیگر راند و پیوند آنان را با هم حفظ نمود، تکبر و ترس بود، بیشتر مشخصاً ترس از شیخ.

تاریخ، شرح حال تقلای طولانی انسان برای خوراک است. انسان بدوی فقط زمانی فکر می‌کرد که گرسنه بود. اندوختن غذا، اولین جانفشانی و انضباط شخصی وی بود. با رشد جامعه، میل وافر به غذا دیگر تنها انگیزه برای معاشرت متقابل نبود. انواع بیشمار دیگر گرسنگی، درک نیازهای گوناگون، همگی به معاشرت نزدیکتر نوع بشر انجامید. اما امروزه جامعه با رشد بیش از حد نیازهای فرضی بشری گرانبار است. تمدن باختر قرن بیستم، تحت بار سنگین فوق‌العاده تحمل و افزایش مفرط امیال و آرزوهای بشری با خستگی ناله سر می‌دهد. جامعه امروزی، تحت فشار یکی از خطرناکترین مراحل معاشرت گسترده متقابل و بسیار پیچیده وابستگی متقابل آن تاب می‌آورد.

گرسنگی، تکبر و ترس از شیخ، در فشارهای اجتماعیشان تداوم داشتند، اما رضای جنسی، ناپایدار و نامنظم بود. میل شدید به رابطه جنسی به تنهایی مردان و زنان بدوی را وادار به تقبل بارهای سنگین نگهداری خانه نمود. خانه اولیه روی بی‌قراری جنسی مرد، هنگامی که از رضای مکرر محروم بود، و روی آن عشق جانفشانانه مادرانه انسان مؤنث که به میزان مشخص با موجودات مؤنث تمامی حیوانات بالاتر سهیم است، بنا نهاده شد. وجود یک طفل در مانده، تفکیک اولیه فعالیت‌های مرد و زن را تعیین نمود. زن می‌بایست از یک منزل استقرار یافته نگهداری می‌نمود و در آنجا روی زمین کشت و زرع می‌کرد. و از باستانی‌ترین دوران، جایی که زن بود، همیشه خانه تلقی می‌شده است.

از این روزن از همان اوان برای طرح اجتماعی در حال تکامل ضروری گردید. و این امر نه آنقدر به خاطر شهوت زودگذر جنسی، بلکه در نتیجه نیاز به غذا بود. او یک شریک لازم در نگهداری از خود بود. او یک تأمین کننده غذا، یک جاندار گرانبار و یاری بود که بدون رنجش شدید، بد رفتاری زیادی را تحمل می‌کرد. و علاوه بر تمامی این خصایص مطلوب، یک وسیله همواره حاضر برای ارضای جنسی بود.

تقریباً ریشه هر ارزش پایدار تمدن در خانواده است. خانواده اولین گروه موفق آرامش بود. مرد و زن یاد گرفتند چگونه ضدیتهای خویش را تعدیل نمایند، ضمن این که در همان حال پیگیری آسایش را به فرزندان خویش آموزش می‌دادند.

کارکرد ازدواج در تکامل، تضمین بقای نژادی است، نه فقط تحقق شادی شخصی. نگهداری از خود و بقای خود، اهداف واقعی خانه می‌باشند. ارضای خود، یک امر فرعی است نه ضروری، به غیر از این که به صورت انگیزه‌ای برای تضمین معاشرت دو جنس عمل نماید. طبیعت طالب بقا است، اما هنرهای تمدن، لذتهای ازدواج و خوشنودی از زندگی خانوادگی را افزایش می‌دهند.

اگر تکبر آنقدر رشد یابد که غرور، بلندپروازی و سربلندی را بپوشاند، در این صورت نه فقط می‌توانیم تشخیص دهیم که چگونه این امیال باطنی به شکل یابی ارتباطات بشری کمک می‌کنند، بلکه همچنین چگونه

می‌توانند انسانها را به هم پیوند دهند، زیرا چنین احساساتی بدون داشتن حضاری که بتوان در برابر آنان عرض اندام نمود بیهوده هستند. به زودی تکبر، احساسات و امیال دیگری را که نیازمند یک عرصه اجتماعی بودند تا بتواند خود را به نمایش گذارده و خوشنود سازند، با خود مربوط ساخت. این گروه از احساسات موجب منشأ یافتن آغاز اولیه تمامی هنرها، آیین و کلیه اشکال بازیهای ورزشی و مسابقات گردید.

تکبر بسیار به تولد جامعه کمک نمود. اما در هنگام این آشکار سازیها، تکاپوهای نادرست یک نسل مغرور تمام ساختار پیچیده یک تمدن بسیار مخصوص را تهدید به نابودی و فلاکت می‌کند. لذت طلبی از مدتها پیش جانشین ارضای گرسنگی گشته است. اهداف مشروع اجتماعی حفظ خود به سرعت خود را به اشکال پست و تهدید کننده ارضای خود تبدیل می‌کنند. حفظ خود موجب ساختن جامعه می‌شود. ارضای خود لجام گسیخته یقیناً تمدن را نابود می‌سازد.

### ۳- تأثیر اجتماعی کننده ترس از شیخ

امیال بدوی جامعه اولیه را ایجاد نمود، اما ترس از شیخ موجب حفظ آن گردید و یک جنبه برون بشری به وجود آن داد. منشأ ترس معمول، فیزولوژیک بود: ترس از درد فیزیکی، گرسنگی برطرف نشده یا یک بلای زمینی. اما ترس از شیخ، یک نوع جدید و بالا از وحشت بود.

احتمالاً بزرگترین عامل تنها در تکامل جامعه بشری رویای شیخ بود. اگر چه بیشتر رویاها به اندازه زیادی ذهن بدوی را پریشان می‌ساخت، رویای شیخ در واقع موجب وحشت انسانهای اولیه می‌شد و این خواب بینهای خرافی را در رابطه‌ای مشتاقانه و صمیمانه برای حفاظت متقابل در برابر خطرات مبهم و نادیدنی خیالی دنیای روح به داخل بازوان یکدیگر می‌راند. رویای شیخ یکی از اولین ترس‌های تفاوت‌های در حال ظهور بین انواع حیوانی و بشری ذهن بود. حیوانات بقای بعد از مرگ را در ذهن خود مجسم نمی‌کنند.

به غیر از این عامل شیخ، تمام جامعه روی نیازهای بنیادین و امیال اساسی بیولوژیک بنا نهاده شد. اما ترس از شیخ یک عامل جدید را در تمدن عرضه نمود، ترسی که فراتر و دورتر از نیازهای اصلی فرد را در بر می‌گیرد و حتی بر فراز تلاش برای حفظ گروه قرار می‌گیرد. ترس از ارواح مردگان، یک شکل جدید و شگفت آور از ترس را بر ملامت ساخت، یک وحشت هولناک و قدرتمند که به دگرگونی نظم ناپایدار اجتماعی اعصار اولیه به گروههای بدوی منضبط تر و بهتر کنترل شده ایام باستان کمک نمود. این خرافات بی‌معنی که برخی از آنها هنوز تداوم دارند، اذهان انسانها را از طریق ترس خرافی چیز غیر واقعی و ماوراء الطبیعه، به کشف بعدی «ترس از خداوند که آغاز خرد است» آماده نمود. ترسهای بی پایه تکامل چنین طراحی شده‌اند که جایگزین ترس توأم با احترام از الوهیت، که از آشکار سازی الهام یافته است، شوند. آیین اولیه ترس از شیخ، به پیوند نیرومند اجتماعی تبدیل شد، و از هنگام آن روز دور دست، نوع بشر کم و بیش در تلاش برای نیل به معنویت بوده است.

گرسنگی و عشق، انسانها را به سوی هم سوق داد. تکبر و ترس از شیخ، آنها را به هم پیوند داد. اما این احساسات به تنهایی، بدون آشکار سازیهای مروج صلح و صفا، قادر نیستند فشار سوءظن و ناراحتیهای ناشی از معاشرتهای بین انسانها را تحمل کنند. بدون کمک از منابع فوق بشری، جامعه به دنبال رسیدن به حدود مشخصی از فشار، از هم می‌پاشد، و همین تأثیرات بسیج کننده اجتماعی — گرسنگی، عشق، تکبر و ترس — دست به دست هم داده و نوع بشر را به داخل جنگ و خونریزی فرو می‌برند.

تمایل صلح خواهانه نژاد بشر، یک عطیه طبیعی نیست. آن از تعالیم مذهب آشکار شده، از تجربه انباشته نژادهای پیشرفته، و به ویژه از تعالیم عیسی، سرور صلح، سرچشمه گرفته است.

## ۴- تکامل آداب و رسوم

تمامی نهادهای امروزی اجتماعی از تکامل رسوم بدوی نیاکان وحشی شما برخاسته است. آداب و رسوم امروز، سنتهای تعدیل یافته و بسط یافته دیروز هستند. آنچه که برای فرد عادت است، برای گروه سنت است. و رسوم گروهی به شکل شیوه‌های قومی یا سنن قبیله‌ای - عرفهای جمعی - تکامل می‌یابند. تمامی نهادهای جامعه امروزی بشری منشأ ساده خود را از این مراحل اولیه می‌گیرند.

باید به خاطر داشت که آداب و رسوم در تلاش برای تعدیل زندگی گروهی مطابق شرایط وجود جمعی به وجود آمدند. آداب و رسوم اولین نهاد اجتماعی انسان بود. و تمامی این واکنشهای قبیله‌ای، از تلاش برای اجتناب از درد و سرافکنندگی به وجود آمدند، ضمن این که در همان حال در صدد برخورداری شدن از لذت و قدرت بودند. منشأ شیوه‌های قومی، نظیر منشأ زبانها، همیشه ناخودآگاه و غیر عمدی است و از این رو همیشه در حاله‌ای از ابهام قرار دارد.

ترس از شیخ انسان بدوی را به تجسم ماوراءالطبیعه راند و بدین ترتیب بنیادهای آن تأثیرات نیرومند اجتماعی اخلاقیات و مذهب را پی‌ریزی نمود و آن به نوبه خود آداب و رسوم و سنتهای جامعه را نسل به نسل به طور کامل حفظ کرد. تنها چیزی که در همان اوان آداب و رسوم را تثبیت نموده و به آن شکل داد، این اعتقاد بود که مردگان نسبت به شیوه‌هایی که مطابق آنها زندگی کرده و مرده بودند غیر تمندند، لذا آنها آن انسانهای زنده‌ای را که به خود جرأت می‌دهند قوانین زندگی را، که آن مردگان در هنگام بودن در جسم محترم می‌شمردند، با سهل‌انگاری تحقیر کنند، به طور وحشتناک مجازات می‌کنند. تمامی این امر از طریق حرمتی که اکنون نژاد زرد برای نیاکان خویش قائل است به بهترین وجه نمایان است. بعدها مذهب در حال تکامل بدوی به اندازه زیادی ترس از شبه را در تثبیت آداب و رسوم تقویت ساخت، اما تمدن در حال پیشرفت به طور فزاینده نوع بشر را از اسارت ترس و بردگی خرافات آزاد نموده است.

پیش از تعالیم رهایی بخش و آزاد کننده آموزگاران دلمیشیا، انسان دوران باستان یک قربانی در مانده آیین آن آداب و رسوم بود. انسان وحشی بدوی با آیین بی‌پایان تشریفاتی احاطه شده بود. هر چه که او می‌کرد، از هنگام بیداری در صبح تا لحظه‌ای که در شب در غارش به خواب فرو می‌رفت، می‌بایست درست چنین انجام می‌شد - مطابق شیوه‌های قومی قبیله. او برده استبداد عرف بود. زندگی او هیچ چیز آزاد، خودانگیخته یا ابتکارآمیز را در بر نمی‌گرفت. هیچ پیشرفت طبیعی به سوی یک وجود والاتر ذهنی، اخلاقی یا اجتماعی وجود نداشت.

انسان اولیه شدیداً تحت تأثیر سنت بود. انسان وحشی برده واقعی عرف بود. اما پیوسته انسانهای متفاوتی برخاسته‌اند که به خود جرأت داده‌اند راههای جدید فکری و روشهای بهبود یافته زندگی را آغاز کنند. باین حال، گندکاری انسان بدوی، ترمز بیولوژیک ایمنی بر ضد شتاب ناگهانی بود که از ناسازگاری ویرانگر یک تمدن سریعاً در حال پیشرفت جلوگیری نماید.

اما این سنتها یک شرارت تمام عیار نیستند. تکامل آنها باید ادامه یابد. برای ادامه تمدن، تقریباً مهملک است که تغییر گسترده آنها را از طریق انقلاب رادیکال به انجام رسانید. سنت، ریسمان استمرار بوده است که تمدن را حفظ کرده است. مسیر تاریخ بشر با بقایای رسوم کنار گذاشته شده و عملکردهای منسوخ اجتماعی افشانه شده است. اما هیچ تمدنی که آداب و رسوم خود را - به جز برای گزینش سنتهای بهتر و زیننده‌تر - ترک کرده است، پایدار نمانده است.

بقای یک جامعه عمدتاً به تکامل تدریجی آداب و رسوم آن بستگی دارد. پروسه تکامل رسم ناشی از میل به آزمایش است، ایده‌های جدید پیش رو نهاده می‌شوند، و رقابت به دنبال آن می‌آید. یک تمدن در حال پیشرفت

ایده مترقی را پذیرا می‌شود و پایدار می‌ماند. زمان و شرایط سرانجام شایسته‌ترین گروه را برای بقا انتخاب می‌کنند. اما این بدین معنی نیست که هر تغییر جداگانه و منفرد در ترکیب جامعه بشری به منظور وقوع چیزی بهتر بوده است. نه! در واقع نه! زیرا قهقراهای زیادی در تقلاهای طولانی و رو به جلوی تمدن یورنیشیا وجود داشته است.

## ۵- تکنیکهای زمین - هنرهای نگهداری

زمین صحنه جامعه است. انسانها هنرپیشگان آن هستند. و انسان همیشه باید عملکردهای خود را تعدیل نماید تا با وضعیت زمین مطابقت داشته باشد. تکامل آداب و رسوم همیشه به نسبت زمین - انسان بستگی دارد. این امر به رغم دشواری فهم آن صحت دارد. تکنیک زمین انسان، یا هنرهای نگهداری، به اضافه استانداردهای زندگی او، برابرند با جمع کل شیوه‌های قومی، آداب و رسوم، و مجموع تعدیلات انسانی برای الزامات زندگی برابرند با تمدن فرهنگی او.

اولیه‌ترین فرهنگهای بشری در امتداد رودهای نیمکره شرقی به وجود آمدند، و در حرکت رو به جلوی تمدن چهار گام بزرگ وجود داشت. آنها از این قرارند:

۱- مرحله گردآوری - فشار غذا و گرسنگی به اولین شکل سازمان صنعتی، خطوط بدوی جمع‌آوری خوراک، انجامید. گاهی اوقات چنین خط حرکت گرسنگی، همینطور که از جمع‌آوری پس مانده‌های غذایی در روی زمین عبور می‌کرد، ده مایل طول داشت. این مرحله بدوی چادرنشینی فرهنگ بود و اکنون شیوه زندگی است که توسط بومیهای بیابان نشین آفریقا دنبال می‌شود.

۲- مرحله شکار - اختراع جنگ افزارها انسان را قادر ساخت که شکارچی شود و بدین ترتیب از بردگی غذا آزادی قابل ملاحظه‌ای به دست آورد. یک آندانی با فکر که شدیداً مشت خود را در یک نبرد جدی کبود کرده بود، ایده استفاده از یک چوب دراز را به عنوان بازوی خود و یک قطعه سنگ چخماق سخت را که بازرد بی درانتهای آن بسته شده بود به عنوان مشت خود، مجدداً کشف نمود. بسیاری قبایل کشفیات مستقلی از این نوع به عمل آوردند، و این اشکال متنوع چکش نمایانگر یکی از گامهای بزرگ رو به جلو در تمدن بشری بود. امروزه برخی از بومیان استرالیا به میزان اندکی فراتر از این مرحله پیش رفته‌اند.

انسانهای آبی شکارچیان و تله گذاران ماهری شدند. آنها از طریق قرار دادن حصار در رودخانه‌ها به تعداد زیادی ماهی می‌گرفتند و مازاد آن را برای استفاده در زمستان خشک می‌کردند. اشکال بسیاری از دامها و تله‌های مبتکرانه در صید شکار به کار بسته شدند، اما نژادهای بدوی تر حیوانات بزرگتر را شکار نمی‌کردند.

۳- مرحله چوپانی - این مرحله از تمدن از طریق اهلی کردن حیوانات میسر گشت. عربها و بومیان آفریقا در زمره مردمان جدیدتر شبانی هستند.

زندگی شبانی موجب رهایی بیشتری از بردگی غذایی گردید. انسان آموخت که روی سود سرمایه خویش، افزایش گله‌های خود، زندگی نماید. و این امر زمان فراغت بیشتری برای فرهنگ و پیشرفت فراهم نمود.

جامعه پیش از شبانی یک جامعه همکاری جنسها بود، اما گسترش پرورش حیوانات، زنان را به اعماق بردگی اجتماعی تنزل داد. در روزگاران پیشین این وظیفه مرد بود که خوراک حیوانی را تأمین نماید و مسئولیت زن بود که خوراکیهای گیاهی را فراهم سازد. از این رو، هنگامی که مرد به عصر شبانی وجود خود وارد شد، حرمت زن به اندازه زیادی افت کرد. او هنوز می‌بایست برای تهیه ضروریات گیاهی زندگی زحمت می‌کشید، در حالی که مرد تنها نیاز داشت نزد گله‌های خود رود تا غذای حیوانی را به حد وافر فراهم سازد. مرد بدین ترتیب نسبتاً از زن

مستقل گشت. در سراسر تمام عصر شبانی، وضعیت زن به طور پیوسته تنزل نمود. تا پایان این عصر، او اندکی بیشتر از یک حیوان بشری شده بود، و به انجام کار و زادن فرزندانسانی گمارده شده بود، همانگونه که از حیوانات گله انتظار می‌رفت کار کنند و فرزند آورند. مردهای اعصار شبانی به گله خود عشق زیادی داشتند، و دریغاکه نتوانستند برای همسران خود عاطفه عمیقتری به وجود آورند.

۴- **مرحله کشاورزی** - این عصر از طریق اهلی کردن گیاهان تحقق یافت و نمایانگر بالاترین نوع تمدن مادی است. هم کلیگشیا و هم آدم تلاش کردند باغبانی و کشاورزی را آموزش دهند. آدم و حوا باغبان بودند، نه چوپان، و در آن ایام باغبانی، فرهنگی پیشرفته بود. رویاندن گیاهان تأثیری تعالی بخش روی تمامی نژادهای نوع بشر دارد.

کشاورزی نسبت زمین به انسان را در دنیا بیش از چهار برابر افزایش داد. آن می‌شود با پی‌گیریهای شبانی مرحله سابق فرهنگی توأم گردد. هنگامی که سه مرحله تداخل می‌یابند، مردان شکار می‌کنند و زنان روی زمین کشت و کار می‌کنند.

همیشه بین گله‌داران و کشتگران زمین اصطکاک وجود داشته است. شکارچیان و گله‌داران جنگجو و ستیزه‌جو بودند. کشاورز یک نمونه صلح دوست‌تر است. همنشینی با حیوانات حاکی از تقلا و نیروی قهر می‌کند. همنشینی با گیاهان، بردباری، ملایمت و آرامش را القامی کند. کشاورزی و صنعت‌گرایی فعالیت‌های دوران صلح هستند. اما ضعف هر دو، به عنوان فعالیت‌های اجتماعی دنیا، این است که فاقد هیجان و ماجراجویی می‌باشند. جامعه بشری از مرحله شکار به مرحله گله‌داری و سپس به مرحله ارضی کشاورزی تحول یافته است. و هر مرحله این تمدن پیشرو با چادرنشینی کمتر و کمتری همراه بوده است. انسان، بیشتر و بیشتر شروع به زندگی در خانه نمود.

و اکنون صنعت مکمل کشاورزی گشته است، با شهرنشینی متعاقب افزایش یافته و ازدیاد گروه‌های غیر کشاورز طبقات شهروندی. اما اگر رهبران یک عصر صنعتی نتوانند تشخیص دهند که حتی بالاترین توسعه‌های اجتماعی باید همواره روی یک پایه استوار کشاورزی قرار داشته باشند، آن عصر صنعتی نمی‌تواند امید به بقا داشته باشد.

## ۶- تکامل فرهنگ

انسان یک مخلوق خاک و یک فرزند طبیعت است. صرف نظر از این که با چه جدیتی از زمین گریزان باشد، در تحلیل نهایی، او قطعاً شکست خواهد خورد. گفته «تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت» عیناً در مورد تمامی بشریت صدق می‌کند. تقلا اساسی انسان برای زمین بوده، و هست، و همواره خواهد بود. اولین همنشینی‌های اجتماعی موجودات بدوی بشری به منظور پیروزی در این تقلاهای زمین بوده است. نسبت زمین به انسان پایه سراسر تمدن اجتماعی است.

هوش انسان از طریق هنرها و علوم، محصول زمین را افزایش داد. در همان حال، افزایش طبیعی اولاد تا اندازه‌ای تحت کنترل آورده شد، و بدین ترتیب معاش و زمان فراغت فراهم گردید تا یک تمدن فرهنگی ساخته شود.

جامعه بشری توسط قانونی کنترل می‌شود که حکم می‌کند جمعیت باید مستقیماً مطابق هنرهای زمین، و به طور معکوس با استاندارد مشخص زندگی تغییر یابد. در سرتاسر این اعصار اولیه، حتی بیش از زمان حال، قانون عرضه و تقاضا، آن طور که به انسانها و زمین مربوط می‌شد، ارزش تخمینی هر دو را تعیین می‌کرد. در طی ایام فراوانی زمین - زمین اشغال نشده - نیاز به انسانها زیاد بود، و در نتیجه ارزش حیات بشری بسیار افزایش یافت،

لذا از دست دادن حیات وحشتناکتر بود. در طول ادوار قلت زمین و ازدیاد بیش از حد جمعیت مربوط به آن، حیات بشری نسبتاً کم ارزش گردید، لذا نگرانی کمتری پیرامون جنگ، قحطی و طاعون وجود داشت.

هنگامی که محصول زمین کاهش می‌یابد یا جمعیت افزایش پیدا می‌کند، تقلا یا اجتناب ناپذیر از سر گرفته می‌شود، و بدترین ویژگی‌های طبیعت بشری ظاهر می‌شوند. بهبود محصول زمین، گسترش هنرهای مکانیکی و کاهش جمعیت، همگی موجب شکوفایی جنبه بهتر طبیعت بشری می‌شوند.

جامعه مرزی جنبه غیر متخصص بشریت را تکامل می‌دهد. هنرهای ناب و پیشرفت واقعی علمی، به همراه فرهنگ معنوی، زمانی که توسط یک جمعیت کشاورزی و صنعتی، اندکی زیر نسبت زمین - انسان، مورد پشتیبانی قرار گرفته‌اند، همگی به بهترین نحو در مراکز بزرگتر زندگی شکوفا شده‌اند. شهرها همیشه نیروی ساکنان خود را به جهت خوب یا شرورانه افزایش می‌دهند.

تعداد نفرات خانواده همیشه تحت تأثیر استانداردهای زندگی قرار داشته است. هر چه استاندارد بالاتر بوده، خانواده کوچکتر بوده است، درست تا نقطه وضعیت تثبیت شده یا نابودی تدریجی.

در سرتاسر اعصار، استانداردهای زندگی، کیفیت جمعیت بقا یافته را در مقایسه با کمیت محض تعیین نموده است. استانداردهای زندگی طبقه محلی موجب منشأ یافتن طبقات جدید منفصل اجتماعی و آداب و رسوم جدید می‌شود. هنگامی که استانداردهای زندگی بسیار پیچیده یا خیلی تجملی می‌شوند، به سرعت انتحاری می‌شوند. طبقه منفصل، نتیجه مستقیم فشار بالای اجتماعی رقابت شدید است که توسط جمعیت‌های انبوه به وجود آمده است.

نژادهای اولیه اغلب به اعمالی مبادرت می‌ورزیدند که برای محدود ساختن جمعیت منظور شده بود. کلیه قبایل بدوی بچه‌های معیوب و مریض را می‌کشتند. نوزادان دختر مکرراً پیش از دوران خرید همسر کشته می‌شدند. بچه‌ها را گاهی اوقات در لحظه تولد خفه می‌کردند، اما روش مطلوب قرار دادن در معرض هوای سرد بود. پدر دوقلوها معمولاً اصرار داشت که یکی از فرزندان کشته شود، زیرا اعتقاد بر این بود که زایش‌های متعدد یا توسط سحر و جادو و یا به وسیله خیانت به همسر موجب شده است. با این وجود به عنوان یک قاعده، دوقلوهای همجنس در امان می‌مانند. در حالی که این تابوها در رابطه با دوقلوها زمانی تقریباً در سراسر دنیا رواج داشتند، هرگز بخشی از آداب و رسوم آندانی نبودند. این مردمان همیشه دوقلوها را به عنوان فال نیک تلقی می‌کردند.

بسیاری از نژادها تکنیک سقط جنین را آموختند، و این عمل بعد از برقراری منع زایمان در میان ازدواج نکرده‌ها بسیار معمول گردید. مدت‌ها رسم بر این بود که یک دختر مجرد فرزند خود را بکشد، اما در بین گروه‌های متمدن‌تر، این فرزندان نامشروع تحت سرپرستی مادر دختر قرار می‌گرفتند. بسیاری قبایل بدوی از طریق عمل سقط جنین و نیز نوزاد کشی عملاً از بین رفتند. اما صرف نظر از احکام آداب و رسوم، فرزندان اندکی، بعد از این که یک بار از پستان مادر شیر خوردند، نابود شدند - عاطفه مادری بسیار قوی است.

حتی در قرن بیستم بقایای این شیوه‌های بدوی کنترل جمعیت ادامه دارد. در استرالیا قبیله‌ای وجود دارد که مادران آن از نگهداری بیش از دو یا سه فرزند امتناع می‌کنند. زمانی نه چندان دور، یک قبیله آدمخوار هر پنجمین بچه‌ای را که به دنیا می‌آمد می‌خورد. در ماداگاسکار برخی قبایل هنوز کلیه بچه‌هایی را که در روزهای مشخص بدیمن به دنیا می‌آیند از بین می‌برند. این امر به مرگ در حدود بیست و پنج درصد کلیه نوزادان منجر می‌شود.

از نقطه نظر دنیا، افزایش بیش از حد جمعیت هرگز در گذشته یک مشکل جدی نبوده است. اما اگر جنگ کاهش یابد و علم به طور فزاینده بیماری‌های بشری را تحت کنترل درآورد، این امر ممکن است که در آینده نزدیک یک مشکل جدی شود. در چنین لحظه‌ای، آزمایش بزرگ خردمندی رهبری دنیا خود را نمایان می‌سازد. آیا حکمرانان یورنیشیا از بینش و شهامتی برخوردارند که افزایش موجود بشری متوسط یا باثبات را به جای حد

مفرط فوق نرمال و گروههای بسیار فزاینده زیر نرمال شکوفاسازند؟ انسان عادی باید پرورش یابد. او ستون فقرات تمدن و منبع جهشی انسانهای نابغه نژادها است. انسان زیر نرمال باید تحت کنترل جامعه نگاه داشته شود. نباید بیش از آن حدی که اداره سطوح پایین تر صنعت به آن نیازمند است به وجود آید، یعنی آن کارهایی که به هوشی بالاتر از سطح حیوان نیاز دارند، اما چنان خواستههای پایین مرتبه‌ای را مطالبه می‌کنند که برای انواع بالاتر نوع بشر بردگی و اسارت واقعی تلقی می‌شود.

[عرضه شده توسط یک ملک صادق که مدتی در یورنیشیا مستقر بود.]